

باید گفت

مسعود بهنود

امشب به بلاگ «من و مانی» سرزدم و نوشته فرناز را خواندم که از جانب خود و سینا مطلبی همسرش و مانی کوچولوی معصوم دعوت به سکوت کرده بود و آن را خواست سینا خوانده بود.



از تصور حالش که برایم حالی آشناست به عذاب افتادم و راه خوابم بسته شد. چند دلیل دارم که بگویم اصلا به نظر فرناز توجه نکنید و سفارش سینا را هم ندیده بگیرید اصلا هر کس مسوول خود است و وظیفه دار خود. ما وظیفه داریم اعتراض کنیم و موضوع را به گوش همه برسانیم به گوش همه و البته این هم حق فرناز است که نگران بدتر شدن کار همسرش باشد و به توصیه های مشفقانه در تلفن های نیمه شبی گوش سپارد و از همه دعوت به سکوت کند.

از مهم ترین استدلال هائی که در چنین مواقعی برای دعوت آدمی به سکوت وجود دارد یکی این است که لج می کنند و کار بدتر می شود، گفتند کارش دارد درست می شود خرابش نکنید. استدلال دیگر این که بگوئید اگر مقصود خیر شدن مقامات داخلی است که چه فایده دارد این گفتن ها مگر خیر ندارند خودشان که شما می خواهید با به خطر انداختن خود و او با خبرشان کنید، اگر هم مقصودتان خبررساندن به جهانیان است که حکومت برایش اصلا مهم نیست که دنیا درباره اش چطور فکر می کند اگر بود که ...

من به عنوان کسی که پنج ماه در وضعیت سینا بوده ام و وضعیت خودم و دیگران را دیده ام و خودم از کسانی هستیم که به توصیه اکبر گنجی توجه نکردم و از ترس و محافظه کاری از همسرم و دیگران خواستم که سکوت کنند و تن به مصاحبه ای ندهند و... به باورم یکی از کسانی هستیم که سختم از سر تجربه بر می آید و باید شنیده شود.

یادم نمی رود که مرا از انفرادی جنایت کارانه و منحوس 59 سپاه بعد از ده روز به دفتر آقای مرتضوی آورده بودند، در آن جا برای آن که خانواده ام و دوستانم که بودند ناراحت نشوند در حضور آقای مرتضوی که به نظاره ایستاده بود به آن ها به دروغ گفتیم که در اوین بوده ام و در آن جا استخر هست و زمین ورزش و لاغری من هم از ورزش کردن است. چنان این نقش را خوب بازی کردم که آقای مرتضوی تحسینم کرد و در گوشم گفت می فرستمت به 325 پهلوی شمس الواعظین و باقی. و این به مثابه آب نباتی بود که به کودکی می دهند و شادمانم کرد. آن روز در تمام مدت یک ساعتی که در آن دفتر بودم با خنده و شوخی اطلاعی را که همسرم از طریق یکی از زندانیان بند پیدا کرده بود و دریافته بود که مرا به جای دیگری برده اند تکذیب کردم. نه بابا من به بند فرهنگی رفته بودم آن جا کتاب و مجله هست و کلی نوشته ام و...

این کار را کردم اول برای آن که از نگرانی آن ها جلوگیری باشم و دیگر آن که در آن وحشت سرای 59 به حالی بودم که حاضر نبودم کاری کنم که به آن جا برگردانده شوم. خوب می دانم که مهندس سحایی که یازده سال زندان دوران شاه را گذرانده و حسرت آخری را در دل ها گذاشته بود چرا بعد دو ماه بودن در 59 به حالی بود که نوه خود را نشناخته بود و همه نگرانش شده بودند و خوب می دانم که احمد زیدآبادی با آن صبوری و شکیبائی که در اوست و انفرادی اوین را بی صدا و در عین آرامش به خواندن مدام قرآن سر می کرد چرا هنگام دادگاهش فقط آرام به و کیل مدافعتش می گفت کاری کنید مرا به 59 برنگردانند.

این طور نیست که این ها که به آزار بچه های ما می پردازند از بالاتر اجازه همه کاری دارند نه. آن ها از اولی که کسی را به دام می اندازند تمام کوشش خود را به کار می آورند که ماجرا از چشم بالاتری ها پنهان بماند. این سخن من به معنای تبرئه کردن کسی نیست که از قضا به قول میرزای رضای کرمانی آن کس که در مقام چوپانی نشسته است اگر

از حال گله خبر نداشته باشد دو گناه مرتکب شده است هم بارگناهان زیر دستانش به دوش اوست و هم بار بی خبری خودش. اما حقیقت جز این نیست. هیچ از خود پرسیده اید این ها چرا هر کس را که می گیرند برایش پرونده مواد مخدر و زنا و مسائل اخلاقی درست می کنند از مردم کسی حرفشان را باور نمی کند. جواب درست این است که این ها تمام این صحنه سازی ها را برای فریب ریسانشان به کار می گیرند نه فریب مردمی که فریب نمی خورند. با گفتن این که فلانی مشروب خواره و زناکار است آنان را از دخالت در احوال متهمان باز می دارند. نامه هائی که از مانند حسین قاضیان و بهروز گرانپایه می گیرند علیه کسانی که به کمکشان آمده اند مانند موسوی خوئینی نماینده جوان مجلس، نه برای اقناع افکار عمومی بلکه برای بزرگترهاست که باورشان کنند. پس باید بگوئیم و همه را با خبر کنیم که حجت بر آن بالائی ها تمام شده باشد و در روز حساب که خواهد رسید نتوانند ادعای بی خبری کنند. این یکی.

دوم این که باید دنیا را با خبر کرد. باور نکنید که برای حکومت مهم نیست که دنیا چه می گوید و هم باور نکنید که آن قدر انسانیت در دنیا مرده است که همه چیز تحت تاثیر اقتصاد قرار دارد و همه از جمله کشورهای اروپائی مثلا، بی اعتنا به وضعیت حقوق بشر در جامعه ای مانند ایران حاضر می شوند با آن ها معامله کنند. همین وزیر خارجه فرانسه که هفته گذشته به ایران آمد اگر با خبر شود که چه می گذرد در پستوها و تاریکخانه ها و چطور چند تن طالبانی بر جان و مال مردم مسلطند حاضر نخواهند شد وارد معامله شوند با این دوستان. اگر هم مسائل اقتصادی موجب شود افکار عمومی دنیا نمی گذارد.

داستان نامه سه چهار ماه پیش مهندس سبحانی را به یاد آورید که از نرمی و اعتدال همواره در مورد آن چه با او کرده بودند چیزی نمی گفت و به هر کجا او را می کشاندند و با سوء استفاده از خوش دلی و انسانپوری او چند باری با او چه بازی ها کردند به خاطر همین سکوت و رضایتش. تا سرانجام به ستوه آمد و خطر به جان خرید. نوشت و جهانی از قصه اش با خبر شد، نامه اش در دنیا اثر کرد و همگان با خبر شدند، فرمان رسید و دست فعلا از سرش برداشته اند. یا نامه تاریخی فرج سرکوهی را به یاد آورید که به باور من اگر نوشته بود و تن به خطر مرگ نداده بود الان وجود نداشت فرج. چنان که پیروز دوانی نیست، مجید شریف هم. مگر تصور دارید که عامل همه آن کارها شخصی به نام سعید امامی به تنهایی بوده است و با خوردن داروی نظافت تمام شده است و دیگر کسی با آن تفکر نیست. چه خیالی.

همین امروز میلی ساده مانند صدها نامه که از طریق اینترنت برای همه می رسد به دستم رسید درباره امینه لاوال در نیجریه که حکم به سنگسار او داده اند. چند خط بیش تر نیست اما تکان دهنده است و مطمئن هستم از اثرش افکار عمومی جهان اجازه نخواهد داد که آن حکم شرعی به انجام برسد. نویسنده خبر به سادگی نوشته بود که امینه لاوال محکوم شده است به سنگسار و سنگسار یعنی شخص را تا گردن در خاک فرو می کنند به طوری که نتواند بگریزد و چندان با سنگ بر سرش می زنند که از شدت خونریزی و جراحت بمیرد. نویسنده متن اگر می نوشت امینه لاوال محکوم به مرگ و یا اعدام شده این اثر را نمی نهاد که حالا نهاده است. چون حالا خواننده می فهمد که سنگسار یعنی چه، تنش می لرزد و چندشش می شود و به حرکت می افتد. ما که مسلمانییم و معنای سنگسار می دانیم چنین شده ام وای به دیگران. پس باید گفت و با جزئیات هم باید گفت.

این ها که شب و روز در گوش مردم می خوانند که رسانه های جهان در اختیار صهیونیست هاست و نهادهای حقوق بشر در خدمت سرمایه داری است بیش تر برای آن است که من و شما را از رجوع به این نهادها مانع شوند و اگر آن ها آمدند ما به تصور بی نتیجه بودن دادخواهی دفعشان کنیم و باورشان نکنیم. وگرنه این سخنان از سر بی اطلاعی از کار نهادهای حقوق بشر و یا ضدیت با امپریالیسم نیست.

اگر می بینید که سختگوی جدید قوه قضاییه که همه از دیدگاه های سیاسی و تعلق خاطر او به حجتیه و آقای جنتی با خبرند امروز جرات کرده است که بگوید ما در ایران مطبوعاتی زندانی و یا زندانی مطبوعاتی نداریم از آن روست که ما به مردم ایران و جهان نگفته ایم که وقتی شمس الواعظین را همین آقای سعید مرتضوی به جعل سند محکوم کرد با چه استنادی او را به این جرم به سه سال زندان محکوم کرد. نگفته ایم به وضوح که چرا به ناصر زرافشان تهمت زده اند که در دفتر کارش مشروب الکلی و اسلحه غیر مجاز داشته است. به صراحت نیجریه ای ها نگفته ایم که امیر فرهاد ابراهیمی را که آمد و طشت رسوائیشان را از بام به صدائی مهیب به زیر انداخت چطور و چرا به داشتن اسلحه کمری

غیر مجاز محکوم کردند. اصلا شنیده اید که تاکنون گفته باشند که محتوای اعتراف های امیر فرشاد چه بود که در نوار ضبط شده بود. هیچ از خود پرسیده اید که با آن اطلاعات چه کرده اند آقایان وقتی شنیدند که حسین الله کرم چه کرده است و چه می کند. هی کیهان می نویسد پروژه نوارسازان. خب پیرسید آن نوار چیست که ساخته اند. پاکستان آسان است آقای محسن رهامی و خانم شیرین عبادی را به زندان انداختند به سلول انفرادی و با سروصدا گفتند که این وکلای مدافع با حضور خانم الهه ایکس از بخش حقوق بشر سازمان ملل مشغول توطئه ای بزرگ و بردن آبروی جمهوری اسلامی بوده اند. گفتند و گفتند تا موضوع اصلی پنهان بماند و این سروصدا روی ماجرای کوی دانشگاه و فجایع آن را بپوشاند و کسی نپرسد که فرشته علیزاده کجاست، کیانوش مظفری چه شد. چرا عاملان جنایت آزادند و باطنی و افشاری به بند.

الان به خیال خود همه سوراخ ها را بسته اند. روزنامه ها، شبکه های تلویزیونی ماهواره ای، حرکت های دانشجویی، وکیلان مدافع، نمایندگان مجلس و خلاصه فقط مانده است اینترنت - که به گفته آقای شاهرودی برای فساد اخلاق درست شده ولی در حقیقت به خاطر آن که تنها راهی است که هنوز باز است - . اول سعی کردند خدماتش را به انحصار در آورند و کنترل کنند دیدند فایده بخش نیست و بعد خواستند پراکسی ها را متعدد کنند دیدند نمی شود و خلاصه بررسی کرده اند و برای آن که به اشتباه گذشته ها دچار نشوند که ویدئو، فکس، ماهواره و خلاصه هر رسانه ای را سعی کردند محدود کنند و شکست خوردند، این بار عاقلانه تر عمل می کنند به خیال خود، یعنی یکی مانند سینا را که در میان جوانان از همه پرکارتر بود در شبکه دستگیر کرده اند و می چلانند تا باعث وحشت سایر وبگرد ها شوند و هزینه اظهار نظر در وب ها را هم بالا ببرند. تنها راه نجات سینا و دیگرانی مانند وی که در خطرند باخبر کردن همه جهان است. نباید گروهی بیش از این احساس کنند که دنیا به کام آن هاست.

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید
مشکل حکایتی است که تقریر می کنند
ناموس عشق و رونق عشاق می برند
منع جوان و سرزنش پیر می کنند
ما از برون در شده مغرور صد فریب
تا خود درون پرده چه تدبیر می کنند
جز قلب تیره نشد حاصل و هنوز
باطل در این خیال که اکسیر می کنند

<http://www.behnoudonline.com>